

Animism of Heart in Allusional terms and Expressions of Hazaragi Dialect in Bamyan

Ruholla Daneshyar¹
Seyyed Mahdi Rahimi³
Received: 13/3/2022

Mohammad Behnamfar²
Hamed Noruzi⁴
Accepted: 16/8/2022

Abstract

The current research has dealt concisely with the meanings of the heart, the position and role of the heart in religion, the Qur'an, hadiths, mysticism, philosophy, and literature, including the place of the heart in mysticism and literature. Given the importance of the Hazaragi dialect, one of the most important and oldest dialects in Greater Khorasan, and considering the use of allusions in dialects that are important from linguistic, psychological, and sociological aspects, we have tried to animate the word "heart," which is one of the central words in this dialect. To this end, we examined and analyzed allusions in the Hazaragi dialect. This research employed the descriptive method and a content analysis approach. The findings show that "heart" in the Hazaragi dialect has ironic combinations and expressions of "anthropology," "animalism," and "human/animalism," and among these, humanism of the heart is the most frequent and important. Even in other types of animism, the human trace is very prominent, which shows the imagination of the speakers of this dialect, who believe in soulless phenomena and consider the heart as a human, animal, and living being.

Keywords: common language and literature, dialects of Greater Khorasan, Hazaragi dialect, animism, ironic compositions and interpretations of the heart

1. PhD Student in the Department of Persian, University of Birjand. rudanishyar@birjand.ac.ir
2. Full Professor, University of Birjand (Corresponding author). mbehnamfar@birjand.ac.ir
3. Professor, University of Birjand. smrahimi@birjand.ac.ir
4. Professor, University of Birjand. hd_noruzi@birjand.ac.ir

مقاله علمی - پژوهشی

جاندارانگاری "دل" در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی بامیان

حامد نوروزی^۴

سیدمهدی رحیمی^۳

محمد بهنام‌فر^۲

روح‌الله دانشیار^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

مشاهده مقاله منتشر شده: دوره ۱۷، شماره ۱

http://www.farhangekhorasan.ir/article_162143.html

چکیده

با توجه به اهمیت گویش هزارگی که از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین گویش‌های خراسان بزرگ است و با عنایت به کاربرد کنایات در گویش‌ها که از جنبه‌های زبان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی حائز اهمیت است، در این جستار کوشیده‌ایم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که نقش جاندارانگاری واژه "دل" در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی، در چه حد است و آیا می‌شود جاندارانگاری "دل" را در ترکیبات و تعبیرات کنایی طبقه‌بندی کرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، جاندارانگاری واژه دل را که از واژه‌های محوری در این گویش است، در کنایات گویش هزارگی بررسی و تحلیل کرده‌ایم. این پژوهش با روش توصیفی و با رویکرد تحلیل محتوا انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد ترکیبات و تعبیرات کنایی "دل" در گویش هزارگی، دارای "انسان‌انگاری"، "حیوان‌انگاری" و "انسان/ حیوان‌انگاری" است و از این میان، انسان‌انگاری دل، بسامد و اهمیت بیشتری دارد؛ حتی در انواع دیگر جاندارانگاری نیز رد پای انسان خیلی برجسته است که بیانگر قدرت تخیل گویشوران این گویش است که برای پدیده‌های بی‌روح، روح قائل می‌شوند و دل را مانند انسان، حیوان و موجودات زنده قلمداد می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: زبان و ادبیات عامه، گویش‌های خراسان بزرگ، گویش هزارگی، جاندارانگاری/ آنیمیزم.

rudanishyar@birjand.ac.ir

mbehnammfar@birjand.ac.ir

smrahimi@birjand.ac.ir

hd_noruzi@birjand.ac.ir

۱. دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، نویسنده مسئول

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۴. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

مقدمه

گوش هزارگی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین گوش‌های خراسان بزرگ است و با عنایت به کاربرد کنایات در گوش‌ها، گوش از جنبه‌های زبان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی حائز اهمیت و قابل بررسی و تحلیل است. در گوش هزارگی بامیان ترکیبات و تعبیرات کنایی فراوانی وجود دارد که برای بیان موضوعات مختلف و گوناگون به کار گرفته می‌شود از این میان ترکیبات و تعبیرات کنایی که با دل ساخته شده‌اند برجستگی خاصی دارند، لذا در این پژوهش کوشیده‌ایم بحث جاندارانگاری را در ترکیبات و تعبیرات کنایی دل در گوش هزارگی بامیان مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که:

۱. جاندارانگاری واژه دل در ترکیبات و تعبیرات کنایی گوش هزارگی چه مصادیقی دارد و چگونه بازتاب یافته است؟
۲. چگونه می‌توان جاندارانگاری دل را در ترکیبات و تعبیرات کنایی گوش هزارگی طبقه‌بندی کرد؟

یعنی هدف توضیح و طبقه‌بندی جاندارانگاری دل در ترکیبات و تعبیرات کنایی است. روش کار نیز در این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی، با رویکرد تحلیل محتواست. ما ترکیبات و تعبیرات کنایی "دل" را که در گوش هزارگی وجود دارد، بیرون کشیده‌ایم و تحت عنوان «ترکیبات و تعبیرات کنایی گوش هزارگی بامیان» فهرست کرده و از میان این ترکیبات و تعبیرات کنایی، تعدادی را به عنوان نمونه، از منظر جاندارانگاری تحلیل و توصیف کرده‌ایم. در این پژوهش به صورت خیلی فشرده به جاندارانگاری (آنیمیزم) پرداخته‌ایم؛ سپس به معنا و جایگاه دل اشارتی رفته است و از حدود ۱۰۰ ترکیب و تعبیر "دل"، تعدادی را تحلیل و توصیف کرده‌ایم.

پیشینه پژوهش

درباره تعبیرات و ترکیبات کنایی دل در گوش هزارگی تا به حال پژوهشی صورت نگرفته است و این پژوهش اولین کاری است که در این زمینه انجام می‌شود؛ اما پژوهش‌هایی درباره "دل" در متون و در آثار تعدادی از شاعران نامدار حوزه زبان و ادبیات فارسی صورت گرفته است که به

صورت گذرا برمی‌شماریم: سلامت‌نیا و دیگران (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تطبیق جاندارانگاری انسانی و حیوانی در اشعار فروغ فرخزاد و نازک الملائکه»، جاندارانگاری را در اشعار فرخزاد و نازک بررسی و نمونه‌هایی از انسان‌انگاری و حیوان‌انگاری را به صورت مقایسه‌ای تحلیل کرده‌اند. طحانی و توکلی درّه (۱۳۹۵) جاندارانگاری را در اسطوره و ادبیات ایران مورد کندوکاو قرار داده‌اند و مقاله‌ای دارند به نام «مطالعه نمونه‌های جاندارانگاری در اسطوره‌ها و ادبیات ایران» و در این مقاله نشان داده‌اند آنیمیسیم در اسطوره‌ها و ادبیات ایران، از گذشته‌های دور حضور داشته است و نمونه‌هایی از اسطوره‌ها و اشعار جاندارانگاران را فهرست کرده‌اند. اکرامی (۱۴۰۰) آنیمیسیم و جاندارانگاری را در شعر و اندیشه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مورد مطالعه قرار داده است و دو خصوصیت بارز زنده‌انگاری روح شمس و زنده‌انگاری طبیعت و جهان را از اشعار مولانا استخراج کرده است. مازہ پوا (۱۳۹۲) مقاله‌ای دارد به نام «بررسی تطبیقی مفهوم "دل" بر اساس نظریه استعاره مفهومی در تعبیر مصطلح فارسی و اوکراینی» که در این نوشته به بررسی بعضی از ترکیبات و تعبیرات واژه "دل" در زبان‌های فارسی و اوکراینی برپایه نظریه استعاره مفهومی پرداخته و نتیجه گرفته است که مشابهت‌های زیادی در مفهوم دل میان فارسی‌زبانان و اوکراینی‌ها وجود دارد. قادری نجف‌آبادی و توانگر (۱۳۹۲) استعاره‌های دل را در بوستان سعدی مورد کنکاش قرار داده‌اند و دل را مرکز اصلی غم و عشق دانسته‌اند. بهنام‌فر و رستمی (۱۳۹۱) دل را در مقاله‌ای با عنوان «صاحب دل در مثنوی» تحلیل و بررسی کرده‌اند و صاحب‌دل را انسان کامل و کسی که به معرفت الهی دست یافته باشد، می‌دانند.

همچنین بهنام‌فر و رستمی (۱۳۸۹) در مقاله دیگری با عنوان «مقام و مرتبه دل در مثنوی»، مقام و مرتبه دل را در اندیشه مولانا بررسی کرده‌اند که از دید این عارف بزرگ، دل عرش ربانی، خانه خدا، محل وحی و الهام، آیینه جمال‌نمای الهی و جوهر هستی و عالم اکبر دانسته شده است.

علی‌رغم تحقیقاتی که درباره دل انجام شده، در هیچکدام به مسئله این تحقیق پرداخته نشده است و جای تحقیقی در این باره خالی است که در این جستار آن را دنبال خواهیم کرد.

تعریف مفاهیم اصلی پژوهش

مختصری درباره استان بامیان

بامیان یکی از ۳۴ استان و از استان‌های مرکزی افغانستان است که از لحاظ موقعیت جغرافیایی «در آغوش شاخه‌های جنوب هندوکش و شمال کوه‌بابا در ارتفاع ۳۰۰۰ متری واقع شده است» (خاوری، ۱۳۸۵: ۲۰) و یکی از شناسه‌های موقعیت جغرافیایی بامیان، کوه‌باباست که «اوسط ارتفاع کوه‌بابا ۴۰۰۰ متر است؛ ولی بعضی قله‌های آن ۵۰۰۰ متر و حتی بیشتر از آن بلندی دارد؛ مانند قله شاه‌فولادی که دارای ۵۱۴۰ متر ارتفاع است» (نائل، ۱۳۷۲: ۴۶). این ولایت/استان با مرکزیت شهر بامیان است و از شمال به ولایت‌های سمنگان و سرپل، از جنوب به ولایت وردک، از شرق به بغلان و پروان، از غرب به ولایت‌های دایکندی و غور و از جنوب شرق به ولایت غزنی محدود شده است. ولایت بامیان دارای هفت واحد اداری یا شهرستان است که عبارت‌اند از: شهرستان یکه‌ولنگ^۱، شهرستان یکه‌ولنگ^۲، شهرستان پنجو (پنج آب)، شهرستان ورث، شهرستان کهمرد، شهرستان سیغان و شهرستان شیر. «بامیان از جهات مختلف تاریخی، فرهنگی، هنری و اقتصادی دارای اهمیت است. این شهر در گذشته‌های دور از مهم‌ترین مراکز عبادی، تجاری، سیاسی و فرهنگی دنیا به شمار می‌آمد. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان و زائرانی از هند، چین، آسیای مرکزی، شرق آسیا و اروپا، به این شهر رفت‌وآمد داشتند» (محمدی شاری، ۱۳۹۵: ۲).

در بامیان قوم هزاره، تاجیک و سادات زندگی می‌کنند که بیشتر نفوس این استان را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند و ۸۰٪ مردم بامیان هزاره هستند (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۹۵) اما بنا به ادعای مردم هزاره بامیان نفوس هزاره‌های این استان را بالای ۹۰٪ می‌داند.

هزاره‌ها مردم بومی افغانستان هستند و «به شهادت منابع تاریخی و شواهد فراوان دیگر، از دیرباز در مرکز ایران‌ویج، خراسان و افغانستان کنونی که در تاریخ از آن به نام ائیرانم وئجه، زابلستان، سیستان، غور و غرجستان و... یاد می‌شده است» (محمدی شاری، ۱۳۹۲: ۱۳۶) ساکن

۱. سرِ دروازه ولسوالی/ شهرستان، یکه‌ولنگ نمبر ۱ نوشته است.

۲. سرِ دروازه ولسوالی/ شهرستان، یکه‌ولنگ نمبر ۲ نوشته است.

بوده‌اند و حال نیز با آنکه عبدالرحمن خان^۱ ۶۲٪ مردم هزاره را به قتل رساند، (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۱۲) در سراسر کشور و در استان‌های مختلف ساکن هستند.

زبان مردم هزاره

زبان مردم هزاره فارسی است و «به گواهی تاریخ، این مردم از هزاران سال پیش به زبان پارسی دری سخن می‌گفته‌اند» (محمدی شاری، ۱۳۹۲: ۱۳۶). گویش هزارگی یکی از مهم‌ترین گویش‌های زبان فارسی دری است که هزاره‌های اهل افغانستان و هزاره‌های سایر کشورها با این گویش صحبت می‌کنند. هزاره نام قومی است که از افغانستان در سایر کشورهای جهان پراکنده شده‌اند. هزاره‌های افغانستان در ولایت‌های مختلف این کشور ساکن هستند؛ از جمله در ولایت بامیان که مرکز هزاره‌هاست و حدود ۹۰٪ نفوس این ولایت را تشکیل می‌دهند. گویش هزارگی بامیان غنی‌ترین گویشی است که در آن واژه‌های کهن زبان فارسی دری تاکنون زنده هستند و در گفتار مردمان این دیار به کار می‌روند. وجود و حضور واژه‌های ناب فارسی دری در این گویش، گویای این واقعیت است که تاکنون تغییرات زیادی در تمام سطوح گفتار مردم بامیان آشکار نشده است و از این رو «تاکنون دست‌نخورده باقی مانده؛ لذا نظام آوایی، زبانی و دستوری خود را حفظ کرده است» (شریعتی سحر، ۱۳۹۰: ۳۸) اما بیم آن وجود دارد که این گویش نیز مانند گویش‌های دیگر زبان فارسی دری، دست‌خوش تحولات زیادی شود و گنج‌های درون گویش نابود گردند. اگر به آن توجه نشود و ابعاد مختلفش گردآوری نگردد، رفتنش بدون بازگشت است و زیانش جبران‌ناپذیر. «گویش هزارگی از شاخه زبان پهلوی شمالی و به عبارتی جزو زبان‌های کهن خراسان بزرگ است» (همان: ۳۸). نه تنها گویش هزارگی که گویش‌های خراسان بزرگ چون گویش بدخشانی-تخاری، گویش کابلی، گویش هراتی، گویش قاین، گویش بیرجند و سایر گویش‌های خراسان مرکزی که امروزه در جغرافیای سیاسی متعدد قرار گرفته‌اند، شاخه‌هایی از درخت پربار زبان دری فارسی هستند که ارزش‌های زبانی، فرهنگی، تاریخی و واژگان، ترکیبات و تعبیرات مشترک دارند و در اساس از یک تنه و ساقه هستند؛ اما با اندازه‌ها و شکل‌های گوناگون. ما باید

۱. پادشاه افغانستان پسر امیرمحمد افضل خان و نوه امیردوست محمدخان که در سال ۱۲۹۷ - ۱۳۱۸ قمری بر افغانستان پادشاهی کرد.

بخش‌های نامکتوب و از چشم‌افتاده گویش‌های خراسان بزرگ را گردآوری و مکتوب کنیم و در دید همگان قرار دهیم تا پژوهشگران و علاقه‌مندان در پرتو آگاهی و دانایی گویش‌ها و لهجه‌های زبان فارسی دری، به سراغ متون قدیم این زبان بروند و گرنه دشوار است درک درستی از بعضی واژگان، ترکیبات و تعبیرات، امثال و حکم و نحوه کاربرد آن‌ها داشته باشند. به‌خصوص برای کسانی که زبان و ادبیات فارسی دری می‌خوانند و در این زمینه پژوهش می‌کنند، فهمیدن و دانستن ترکیبات و تعبیرات گویش‌ها و لهجه‌های خراسان مرکزی کمک می‌کند تا متون قدیم زبان دری فارسی را بهتر بدانند و برای شرح و تفسیر اشعار و متون، بنا را بر قیاس یا حدس و گمان نگذارند

گویش هزارگی یکی از گویش‌هایی است که امکانات کاربرد واژگانی‌اش خیلی انعطاف‌پذیر است و می‌شود برای تلفظ یک واژه دو سه شکل را در این گویش مشاهده کرد؛ مثلاً واژه "چشم" را، چشم، چیم، چیشیم؛ واژه "نیست" را به گونه‌های، نیست، نیسته، نییه (همان: ۴۶) و یا واژه "صورت" را به این شکل‌ها، روی، چهره، گونه، آونگه، در این گویش می‌بینیم. در گویش هزارگی با آنکه بیش از ۸۰٪ را واژگان فارسی دری تشکیل می‌دهد، حدود ۱۵٪ واژگان ترکی و مغولی نیز وجود دارد، مانند: بُسراق، قیماق، سرماغ، آغه، بیگ، خان و

کنایه

از کنایه در کتب بلاغت زیاد سخن گفته شده است و ما به توضیحات مختصری که در پی می‌آید اکتفا می‌کنیم. «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد؛ چنان‌که بگویند "پخته‌خوار" به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده می‌کنند» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷)؛ پس کنایه به سخنی گفته می‌شود که دارای دو معنا باشد: معنای نزدیک و معنای دور که منظور ما معنی قاموسی کنایه نیست؛ بلکه همان معنای دوم را در نظر داریم. «کنایه‌ها بیشتر ریشه در فرهنگ عامیانه دارند و به تعبیر دیگر، کنایه بیشتر مال مردم است و شاعران آن را از مردم می‌گیرند، کنایه از سوی مردم به سوی شاعر حرکت می‌کند» (بهنام‌فر، راشد محصل و کاظمی اسفاد، ۱۳۹۴: ۱۲).

تعریف‌های متعددی از کنایه صورت گرفته است که تفاوت‌های اندکی بین آن‌ها وجود دارد. «کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت‌بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید. از رهگذر کنایه می‌توان [سخن را] به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد. جای بسیاری از تعبیرات و کلمات زشت و حرام را می‌توان از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آن‌ها هیچ‌گونه امتناعی نداشته باشد و شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزه مفاهیمی باشد که بیان مستقیم عادی آن‌ها مایه تنفر خاطر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۴۰). ما هم کنایه را اسلوب هنری گفتار و پوشیده سخن گفتن می‌دانیم.

جاندارانگاری (آنیسم)

آنیسم یا انیسم از واژه لاتینی "انیم" گرفته شده که به معنای روح است (بهریزی‌نیا، ۱۳۹۸: ۹۹) و واژه "آنیم" یا "انیم" به معنای تحریک کردن و به هیجان آوردن (بایر ناس، ۱۳۷۱: ۳۲) است که می‌رسد به روح‌انگاری یا جاندارپنداری. تصورات گاهی راه به کمال می‌برند و گاهی به زوال؛ به هر حال پندارها هستند که انسان را به پویایی و تلاش و تفکر وامی‌دارند. این ویژگی و نیروی کمال بخش از همان ابتدا همراه بشر بوده است و بشر از گذشته‌های دور تا به حال برای محقق‌شدن آرزو و آرمان‌های خویش تلاش کرده و به واسطه‌های گوناگون و مختلفی متوسل شده است؛ یکی از واسطه‌ها برای تحقق آرزوی بشر، توسل به باورها و عقاید است که همیشه انسان را امیدوار نگه می‌دارد. در میان همه باورهای بشری و بویژه بشر اولیه، باور به آنیسم/ جاندارانگاری وجود داشته است که علاوه بر انسان‌ها، برای حیوانات، گیاهان و نباتات و سایر پدیده‌های طبیعی روح قائل بود و همه موجودات را زنده می‌انگاشت و یا به تعبیری دیگر با حیوان، گیاه و سایر پدیده‌ها هم ذات‌پنداری می‌کرد و آنان را انسان می‌انگاشت و رفتار و عمل‌های انسانی را به آنان نسبت می‌داد. ادوارد تیلور^۱، انسان‌شناس بریتانیایی اولین کسی است که جوهر دین و اسطوره‌های دینی و خاستگاه ادیان اولیه را جاندارانگاری می‌داند (خواج‌گیر، ۱۳۹۴: ۱۵۳). به باور تیلور مذهب بشر اولیه، جاندارپنداری بوده که تا حالا و در عصر ما نیز دوام یافته

است؛ بویژه در میان مردم عوام و دینداران افراطی. از دید بشر ابتدایی همه موجودات و پدیده‌های طبیعی، دارای روح هستند و خصوصیت این ارواح این بوده که دارای شخصیت انسانی هستند و چون انسان‌ها عشق و محبت، کینه و نفرت، حسادت و رواداری، پاکی و ناپاکی، فداکاری و فریب، فرمانبرداری و نافرمانی و آگاهی و شعور دارند و خیر و شر نیز در وجودشان قابل مشاهده است و این ارواح در اشیا و پدیده‌های طبیعی سبب تحرک و تکاپو و کنش و واکنش می‌شوند و اعمال و رفتاری انسانی از خود بروز می‌دهند (طحانی و دادجو توکلی، ۱۳۹۵: ۹۷). «انسان موجودی است خودآگاه، عالم و آگاه به مسائل هستی و زشت و زیبای زندگی. موجودی است آزاد که می‌تواند بر پایه آگاهی و تشخیص خود، انتخاب کرده و برابر انتخاب خود عمل نماید» (یثربی، ۱۳۷۹: ۱۲۰)؛ اما در ادبیات جای باور به آنیمیسم را «تخیل» گرفته است که شاعر، نویسنده و حتی مردمان عادی در گفتارهای کنایی خود، با نیروی تخیل همه چیز را جاندارانگاری می‌کنند و رفتار و کردار جاندار را به آنان می‌بخشند. در بلاغت، انسان‌انگاری را "تشخیص" خوانده‌اند و «تشخیص، بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست یا بخشیدن صفات انسان و بویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی، اصطلاحات عام و موضوعات غیرانسانی یا چیزهای زنده دیگر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۵۱)؛ اما گاهی تخیل انسان به جایی می‌رسد که از استعاره و تشبیه فراتر می‌رود و همه چیز را جاندار می‌بیند و برای آن‌ها حرکت و حیات و زندگی قائل می‌شود و این مرحله اوج تناسی تشبیه است و درواقع با تخیل، جهانی دیگر خلق می‌شود که «در این جهان شگفت‌انگیز، بی‌جانان خاموش نیز جان می‌گیرند و به سخن می‌آیند، مردگانی افسرده، چون کانی‌ها و سنگ‌ها می‌جنبند و می‌زیند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

با پندار پدیده‌های طبیعی، اشیا و حیوانات به جای انسان، آنان نیز همین خصوصیت را دارا می‌شوند که مانند انسان باشند و این امکان فقط از راه جاندارانگاری (آنیمیسم) میسر و ممکن می‌شود. آنیمیسم یا جاندارانگاری را «می‌توان در سه محور مورد بررسی قرار داد: نوع اول، آنیمیسم در موجودات زنده که تصور نوعی شعور ذاتی در آن‌ها ممکن است؛ مانند گیاهان و جانوران. نوع دوم آنیمیسم در پدیده‌ها و عناصر طبیعت و نوع سوم، آنیمیسم در اشیا و ابزار ساخت دست انسان» (سلاجقه، ۱۳۸۵: ۲۵۹-۲۶۰). ما در این نوشتار ترکیبات و تعبیرات کنایی

"دل" در گویش هزارگی بامیان را با توجه به آنیمیزم در موجودات زنده بررسی می‌کنیم؛ اما پیش‌تر از آن لازم می‌دانیم که درباره دل بحث فشرده و کوتاهی داشته باشیم.

دل

دل و قلب یکی است و در زبان و ادبیات فارسی گاهی به نام دل و گاهی به نام قلب به کار رفته است؛ به عنوان نمونه، در اینجا بیتی از مولانا را می‌آوریم که واژه دل را به کار گرفته است:

آینه دل چون شود صافی و پاک
نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۲)

یا در این بیت از حافظ (۱۳۴۵: ۱۲۷) که قلب را به کار برده است:

قلب بی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد
یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر
دل واژه فارسی است و قلب عربی و مراد از این دو کلمه همان گوشت مخروطی‌شکلی است که در سمت چپ قفسه سینه قرار دارد. در گفتار روزمره و زبان محاوره فارسی‌زبانان بیشتر شکل فارسی این واژه به کار برده می‌شود؛ بویژه در میان هزاره‌ها که زبانشان فارسی دری است دل گفته می‌شود تا قلب؛ اما واژه قلب نیز مفهومی ناآشنا نیست و گاهی درس‌خوانده‌های حوزه علمیه، به جای دل، قلب به زبان می‌آورند. واژه "دل" در ظاهر معناهای لغوی گوناگون دارد؛ اما در اصل همان گرداننده محوری است که تن و روان را در خود حفظ کرده است و این واژه در فرهنگ معین دارای ۱۱ مفهوم است که نشان‌دهنده جایگاه و گستردگی این واژه باارزش و مهم است و آن ۱۱ مفهوم "دل" عبارت‌اند از: ۱. عضو داخلی بدن به شکل صنوبری که ضربان‌هایش موجب حرکت خون می‌گردد، ۲. قلب، ۳. خاطر و ضمیر، ۴. جان و روان، ۵. مغز سر، ۶. میان، وسط درون، ۷. مرکز، ۸. جرأت و شهامت، ۹. لطیفه روحانی و ربانی، ۱۰. محل تفصیل معانی، نفس ناطقه و ۱۱. مخزن اسرار حق (معین، ذیل "دل"). در لغت‌نامه دهخدا شرح مفصلی درباره "دل" آمده است که بخشی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم: «مرکز عواطف و احساسات که قدما آن را در مقابل مغز که مرکز عقل است می‌آوردند و این معنا را به مجاز بر همه جلوه‌های بشری چون مهر و کین و عشق و همه تمایلات گوناگون اطلاق می‌کردند و به دل شخصیت خاص می‌بخشیدند و آن را مخاطب می‌ساختند (دهخدا، ذیل "دل"). در قاموس کتاب مقدس، دل چنین

تعریف شده است: محل و مرکز جمیع امید و اراده دوست و دشمن و نیز مرکز بصیرت عقلی است و دارای تمام طبایع روحانیه بنی نوع بشر است». در قرآن نیز کلمه قلب یا دل زیاد به کار رفته است و «بیش از یکصد و سی مرتبه به قلب و قلوب اشاره شده است» (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۸۶)؛ به عنوان نمونه «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (و هرکس به خدا ایمان بیاورد، خدا دل او را به درک ربوبیت الهی راه می‌نماید) (قرآن، تغابن: ۱۱) یا «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا، فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (پس آیا کسانی که تو را تکذیب می‌کنند در زمین گردش نکرده و با دیده عبرت به این ویرانه‌ها ننگریسته‌اند تا برایشان دل‌هایی پدید آید که با آن‌ها در فرجام کفر و شرک بیاندیشند یا گوش‌هایی که با آن‌ها حقایق را بشنوند و ایمان بیاورند؟ به یقین دیده‌ها نابینا نیست؛ ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کورند) (قرآن، حج: ۴۶). در احادیث نیز از دل سخن گفته‌اند و سخن درباره دل زیاد است؛ چنانچه در این حدیث قدسی می‌بینیم: «قلب المؤمن كالمرأه اذا نظر فيها تجلى ربه» (قلب مؤمن همچون آئینه است که اگر به آن توجه کند، تجلی پروردگار را در آن ادراک می‌کند) (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۸۵) و حضرت علی (ع) نیز سخنی دارد که می‌فرماید «وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ» (زبان مؤمن پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق پشت زبان اوست) (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵۷۳). عارفان و فیلسوفان نیز به دل توجه ویژه دارند؛ «عارفان دل را لطیفه‌ای می‌دانند که محل معرفت است و حکما و فلاسفه آن را نفس ناطقه می‌نامند» (بهنام‌فر، ۱۳۹۳: ۱۹۸)؛ به عنوان نمونه اگر به مثنوی معنوی عارف نامدار و بزرگ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نظری افکنیم، واژه دل حدود ۱۱۶۷ بار به کار رفته است که این امر دلالت بر اهمیت دل نزد عارفان دارد (بهنام‌فر و رستمی، ۱۳۹۱: ۳۶۷). با توجه به این همه تأکید و سخن‌گفتن از دل، هیچ‌گاه نقش دل در رسیدن به خدا و گردانندگی وجود و تن، نادیده انگاشته نمی‌شود. دل گاهی جایگاه عقل را دارد؛ گاهی جایگاه مغز و دمی نیز نیروی زنده نگه‌داشتن تن را؛ این ویژگی‌ها و کمالات دل سبب شده است که همه گرد دل بگردند و او را سر تاج واژه‌ها سازند؛ چنانکه «مولوی آدمی را عالم کبرا می‌داند و معتقد است که انسان از حیث ظاهر و صورت، عالم صغیر است؛ اما از حیث معنا و حقیقت درونی که همان جان و دل آدم است، عالم اکبر می‌باشد» (بهنام‌فر و رستمی، ۱۳۸۹: ۳۴). با این همه تأکید و توجه به واژه

دل و جایگاهش در میان انسان‌ها و اندیشه‌های دینی-عرفانی و اینکه دل محراب عشق و محور تن است، در هرجایی رد پای درشت از خود بر جای گذاشته است؛ چنانچه در گویش هزارگی نیز بیشترین ترکیبات و تعبیرات کنایی به دل تعلق می‌گیرد و دل در نقش‌های گوناگون ظاهر می‌شود. اینک ابتدا تعدادی از کنایات ساخته‌شده با دل را می‌آوریم و در ادامه به تجزیه و تحلیل جاندارانگاری در آن‌ها می‌پردازیم.

ترکیبات و تعبیرات واژه "دل" در گویش هزارگی بامیان

- بد دل /bad del/: کسی که نیت نیک نداشته باشد.
- بلی دل /bale del/: چیزی خیلی سطحی و خلاف میل و خواست.
- بند دل /band-e del/: برای زیاد دوست داشتن به کار می‌رود؛ مانند: بند دل مَه یَه؛ یعنی خیلی دوستش دارم؛ یا بند دل مَه مونتِی شد؛ یعنی همه چیز را از دست دادم، خیلی جگرخون و ناراحت شدم.
- بند دلشی گنده شد /band-e delši kanda šod/: مُرد یا عزیزترین کس و یا عزیزترین چیزی خود را از دست داد، ناامید شد.
- پسِ دل درَه /pas-e del dara/ nadara/: کینه‌توز است و از یادش نمی‌رود.
- تکیه دل تو دَ خدا بَشَه /takye del tu da xodā baša/: خدا را در نظر داشته باشی، کمکت می‌کند.
- تی دل /taye del/: چیزی در ذهن داشتن.
- خدا از دلشی خَبَرَه /xodā az delši xabara/: کسی خیلی درد دیده باشد و عزیزی را از دست داده باشد.
- دَ دل اَمَدُو /da del amadō/: به یاد و خاطر آمدن.
- دَ دل خُو گرفتو /nagereftō/: از یادبردن و فراموش نکردن.
- دَ دل دَوَر خوردو /da del dawr xōrdō/: چیزی به یاد آمدن و در ذهن خطور کردن.

- دَ دل گشتو /da del gaštō/: چیزی به یاد آمدن و در ذهن خطور کردن.
- دَ دل مندو /da del mandō/: فراموش نکردن.
- دل بُردُو /del bordō/: گرویدن و عاشق شدن.
- دل پُور /del por/: از خود راضی و مغرور.
- دل پیراخ /del pirāx/: سعه صدر و گذشت، دل فراخ.
- دل تَپَندو /del tapandō/: آزار و اذیت کردن.
- دل تَپَیدو /del tapidō/: بی‌قراری کردن و آرام‌نگرفتن.
- دل خواستو /del xāstō/: میل داشتن.
- دل خورَه دَ خدا بِسپار /delxora da xodā bēspār/: به خدا توکل کن.
- دل خورَه دَ دریا ده /delxura da darya deh/: شجاع و نترس باش یا ریسک و خطر را قبول کن.
- دل دَ دُو /del dadō/: عاشق شدن.
- دل ریختو /del rēxtō/: شکستن، متأثر شدن.
- دل سوختو /del suxtō/: تأثر زیاد، رنجور شدن خیلی زیاد از واقعه و حادثه‌ای.
- دل سیاه /del seyah/: کینه‌ور.
- دل شورخوردو /del šōr xōrdō/: آرام‌نگرفتن و بی‌قرار بودن.
- دل غریب شدو /del ɣarib šodō/: محزون شدن و غمگین شدن.
- دل قرار گرفتو /nəgrəftō /del qarār gereftō/: آرامی و آسودگی و ناآرامی و ناآسودگی.
- دل قروتک زدو /del qorutak zadō/: گرسنه شدن.
- دل کندو /del kandō/: جدانشدن و دورنشدن از کسی یا چیزی.
- دل گرم /del garm/: وابسته و علاقه‌مند.
- دل یخ شدو /delyax šodō/: ناامید شدن.
- دل تَنگ /del tang/: کم‌ظرفیت، حسود.

- دل خوش /del xōš/: سرمست و شاد.
- دل زده شدو /del zada šodō/: سیرشدن، میل نداشتن.
- دل سوخته /del sōxta/: خیلی غمگین، معمولاً به کسی گفته می‌شود که یکی از عزیزان خود را از دست داده باشد.
- دلشی پیر شده /delši pir šoda/: گوشه‌گیر یا افسرده شده است.
- دلشی جو وانه /delši juvāna/: سرخوش، شاد.
- دلشی خیلی پوره /delši xayli pora/: پشتوانه قدرتمند دارد و از چیزی نمی‌ترسد.
- دلشی درد کده /delši dard kada/: خیلی متأثر و ناراحت شده است.
- دلشی درد مونه /delši dard muna/: به دو معنا به کار می‌رود: ۱. کسی که شکمش درد می‌کند و ۲. ناراحت می‌شود.
- دلشی موپره /delši muppara/: علاقه‌مند است، تمایل دارد.
- دلشی نارامه /delši nārāma/: غمگین است، بی‌قرار است، تشویش دارد.
- دلکور /delkōr/: به غذا میل نداشتن.
- دله او کدو /dela aw kadō/: به دل چنگ‌زدن، دل‌بردن.
- روی دل پای ایشتو /ruye del pāy eštō/: نادیده‌گرفتن و رد کردن درخواست کسی.
- سر دل پای ایشتو /sar-e del pāy eštō/: نادیده‌گرفتن و رد کردن درخواست کسی.
- سنگ دل /sang del/: بی‌عاطفه.
- سیاه‌دل /seyāh del/: حسود و کینه‌توز.
- قد دل بازی کدو /qad del bāzi kadō/: فریب‌دادن.

آنیمیسیم در موجودات زنده

همان‌طور که گفته شد، بشر برای درک طبیعت و تحقق خواسته‌های آرمانی خود موجودات را جاندار و صاحب روح می‌پندارد. در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی به این نوع آنیمیسیم یا جاندارانگاری زیاد برمی‌خوریم و ازجمله در ترکیبات و تعبیرات کنایی دل. دل در ترکیبات و تعبیرات گویش هزارگی جاندار است؛ جانداري که گاهی نمود انسان را دارد و گاهی نمود حیوان را. برای اثبات این ادعا در ادامه به بررسی تعدادی از ترکیبات و تعبیرات کنایی "دل" در گویش هزارگی می‌پردازیم. قابل ذکر است که «در گویش هزارگی دو واژه وجود دارد که عبارت‌اند از: واو مجهول و یای مجهول» (شریعتی سحر، ۱۳۹۵: ۳۱۵) و این دو واژه در میان گویشوران هزاره زنده‌اند و در گفتار روزمره‌شان تلفظ می‌شوند. در این گویش بیشتر اوقات "واوی" که در پایان مصدرها می‌آید، مانند: آمدو، رفتو، خوردو، شنیدو، گفتو، شیشتو و...، به صورت مجهول است و گاهی واژه "ی" در تعدادی از واژه‌ها مجهول است، مانند: ریخت، بیری، لیخت، بیر، شیر و...

انسان‌انگاری دل

در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی برای دل وجود انسانی قائل شده‌اند؛ دل مانند یک انسان کنش و واکنش دارد و رفتارهای انسانی از او سر می‌زند. قابل ذکر است که ما برای تحلیل و توضیح ترکیبات و تعبیرات کنایی، مبنا را حواس و خصوصیات انسانی در نظر داریم و لذا در هر ترکیب و تعبیری که حواس و خصوصیات انسانی برجستگی بیشتر داشته باشد، در تحلیل، آن را زیر عنوان انسان‌انگاری جای خواهیم داد.

دل قرار گرفتو: کنایه از آرامی و آسودگی است. در این تعبیر، دل به انسان تشبیه شده است و این را با قاطعیت تصریح می‌کنیم که در اینجا جاندار دیگری مراد نیست؛ چون انسان است که از حوادث و وقایع متأثر می‌شود و احساس آرامش و ناآرامی می‌کند و مفهوم آرامش هیچ‌گاه برای حیوانات استفاده نمی‌شود.

سر دل پای ایشتو: به معنای نادیده گرفتن و رد کردن درخواست کسی؛ به‌طور مثال در گویش هزارگی گفته می‌شود: «رستم از بس خودخوشه هیچ کس دَ شانشی نَمیه سر دل پک پای ایشته موره» در این تعبیر "دل" دارای سر است و کسی بر سرش پا می‌گذارد و می‌گذرد. حالا این سر

متعلق به جاننداری از نوع انسان است؛ چون نادیده گرفتن، یک امر عاطفی است و عاطفه مخصوص انسان و برای انسان‌ها «واژه‌ها معنا دارند، آن‌هم در این مفهوم ساده که واژه‌ها نمادند و به چیزی غیر از خود دلالت می‌کنند» (آگدن، ۱۳۹۷: ۳۹۲) و در اینجا به غیر از خود دلالت کرده است.

دل خواستو: این ترکیب کنایی، یعنی میل داشتن. دل را در مقامی انسانی قرار داده است که چیزی می‌خواهد و آرزوی چیزی را دارد، خواستن و آرزو مخصوص انسان است و از ویژگی‌های شخصیتی انسان و «شخصیت پدیده‌ای است که در نتیجه تعامل تعداد زیادی از قسمت‌های مختلف مغز خلق می‌شود» (مک‌دونالد، ۱۳۹۷: ۲۹۵).

دلشی نارامه (غمگین و بی‌قرار است و تشویش دارد) اینجا دل جاندار است؛ جاننداری از نوع انسان، چون آرامش ویژه انسان است. دل به انسانی تشبیه شده است که درد را حس می‌کند و با درک اندوه ناآرامی و تشویش به سراغش می‌آید، خواب و خوراک را از او می‌گیرد، آسایش ندارد و در حال تپیدن و بی‌قراری است که در نتیجه این ناآرامی، ممکن است دست به هر کاری بزند تا خود را از آن سردرگمی و هراس رها سازد. دل در اینجا در برابر درد کنش نشان می‌دهد؛ کنشی زنده‌جانی از نوع انسان.

دلشی پیر شده: یعنی گوشه‌گیر، افسرده یا **دلشی جُوانه** به معنای سرخوش و شاد؛ به‌طور مثال گفته می‌شود «او دلشی پیر شده ازو خاطر دَ هیچ میله شرکت نمونه» یا «اگرچه او پیر شده؛ اما دلشی جُوانه». در این دو تعبیر کنایی بازهم می‌بینیم که دل در مقام انسانی است که هم پیر می‌شود و هم جوان و خصوصیات انسان پیر و جوان را دارد. دلی که پیر است باتجربه و آرام و یک دنیا زار و مصیبت‌دیده است و زیر بار این سختی‌ها و رنج‌ها چروکیده شده و در یک گوشه افسرده و اندوهناک نشسته و به آنچه بر او رفته خیره‌خیره می‌نگرد و فکر می‌کند. دلی پیر به معنای کوله‌باری از غم و غصه و این در میان هزاره‌ها با این بار معنایی‌اش رایج و متداول است. دلی که جوان است سرخوشی و سرمستی را به تمثیل می‌کشد که اصلاً به هیچ‌چیزی نمی‌اندیشد، از هیچ‌چیز نمی‌ترسد و این دل سرشار است از نیروی جوانی که زندگی برایش نمایش کم‌دی‌ای بیش نیست.

دل قروتک زدو: یعنی گرسنه شدن. قُروتک (بی‌تابی و ناآرامی) در گویش هزارگی به طور مثال گفته می‌شود که «بچه از بس گوشه شده، دلشی قروتک می‌زنه» و **دل قرار گرفتو/**

نگرفتو (آرامی و آسودگی و ناآرامی و ناآسودگی)؛ به‌طور مثال: «تا خبر شد که آتِه شی جورَه دلشی قرار گرفت/ تا وقتی که از آتی خو خبر نَدشت دلشی قرار نمی‌گرفت». در این دو ترکیب کنایی، دل ناآرام است و بی‌قرار. صفت ناآرامی مخصوص انسان است. در هنگام خوشی و ناخوشی، انسان بی‌تاب است و این طرف و آن طرف جست‌وخیز می‌کند؛ بنابراین «دل» هم‌ذات‌پنداری شده است و به‌عنوان یک انسان رفتار و کرداری متناسب با وضعیت از خود ابراز می‌کند.

دل‌غریب: محزون و مغموم و **دل‌غریب شدو**؛ یعنی محزون‌شدن و غمگین‌شدن. اندوهگین شدن و اندوه باز هم صفتی از صفات انسان است در هنگام مظلومیت، فقر، از دست‌دادن عزیزی و در هنگام آواره‌شدن به انسان دست می‌دهد و سر به گریبان فرومی‌برد. در این ترکیب و تعبیر کنایی دل چون انسان اندوهگین و بیچاره است. قدرت تخیل گوینده به دل روح داده است و او را در مقام انسانی نشانده که از درد و اندوه ساکت و آرام نشسته است و چیزی نمی‌گوید.

دلشی درد کده: خیلی متأثر و ناراحت شده است؛ به‌طور مثال: «سهراب از گپِ سختِ مهرزاد کلو دلشی درد کده» و **دلشی درد مونه**: به دو معنا به کار می‌رود: ۱. کسی که شکمش درد می‌کند و ۲. ناراحت شده است؛ به طور مثال «گپا و کارای ناروای نوروز که د یادشی بیه دلشی درد مونه». در این دو تعبیر، دل به انسانی تشبیه شده است و حیثیت انسانی را دارد که درد را حس می‌کند، از درد متأثر می‌شود و دردی که از ناحیه نطق و سخن‌گفتن برسد، مخصوص جاندارانی به نام انسان است نه سایر جانداران.

دل‌خوش: سرمست، شاد و بی‌پروا؛ به طور مثال: «دَ ای اوضاع بد و ناامنی دل تو خوشه». در این ترکیب حالت خوشی که یکی از حالات انسان است به دل داده شده است. دل در مقام انسانی قرار گرفته که از حوادث و شرایط متأثر می‌شود؛ یعنی خوشحال و غمگین می‌شود. اگرچه در این ترکیب کنایی، سخنی از غم و اندوه به میان نیامده است؛ ولی می‌دانیم که مقابل خوشی، اندوه است و تعبیر کنایی "**دلشی نارامه**" (غمگین است، بی‌قرار است، تشویش دارد) به‌صورت دقیق منظور ما را بیان می‌کند. در تعبیر "دلشی نارامه"، دل به انسانی تشبیه شده است که از چیزی متأثر است و قرار ندارد؛ می‌تپد و دلیل تپیدنش نیز اندوهی است که به او رسیده است.

حیوان‌انگاری دل

در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی بامیان، گاهی "دل" را در جایگاه حیوانی قرار داده و حیوان‌انگاری کرده‌اند؛ مانند: **دلشی موپره** (علاقه‌مند است و تمایل دارد). در این تعبیر، عمل پریدن که ویژه پرندگان است را به دل داده است و دل نقش پرنده‌ای را دارد که در حال پرواز است. در این‌گونه جاندارانگاری بازهم می‌بینیم که دل قدرت فوق‌العاده‌ای دارد و چون پرنده پر می‌گشاید و هرجایی خواسته باشد می‌رود؛ در پهنا و اوج آسمان، در قله‌های بلند کوه‌های سر به فلک کشیده، در فراز و میان درختان، سبزه‌زارها و هرجایی که پرندگان می‌روند. دل در این جاندارانگاری پرواز می‌کند، نوع، جا، میزان و سرعت پروازش مشخص نیست؛ بنابراین مطابق هدف، چگونگی پروازش مشخص می‌گردد.

پریدن، تپیدن و تپاندن دل و جاندارانگاری آن، در گویش هزارگی، صرفاً در وجه تشابه نیست؛ همان‌طور که در زبان «انتخاب، صرفاً برحسب "تشابه" صورت نمی‌پذیرد و عوامل دیگری نیز در این انتخاب دخیل‌اند» (صفوی، ۱۳۹۴: ۱۴۸). در گویش هزارگی نیز «انتخاب» صفات پریدن و تپیدن برای "دل" از التزامات دل است.

انسان / حیوان‌انگاری دل

دل تپیدو: ناآرامی کردن و **دل تپندو** نیز یعنی آزار و اذیت کردن. اینجا دل جاندار است که آزار و اذیت می‌شود یا لت و کوب می‌گردد، بی‌تابی می‌کند، زنده است و حرکت دارد. در ترکیب اول دل به انسان یا حیوانی تشبیه شده است که می‌تپد و در ترکیب دوم نیز چنین است که دل زنده است و جاندار و یکی آن را می‌آزارد.

در دو ترکیب کنایی فوق نیز با دل هم‌ذات‌پنداری شده و دل را در جایگاه زنده‌جانی قرار داده که ممکن است انسان باشد یا حیوان؛ برای هردو صدق می‌کند. اگر آن مقوله منطق را در نظر بگیریم که «انسان حیوان ناطق است»، مشکلمان حل است.

دلکور: به غذا میل نداشتن. اینجا دل به انسان یا حیوانی تشبیه شده است که هیچ‌جا را نمی‌بیند و از لذت دید و بینایی محروم است. یکی از خصوصیات بینایی این است که طمع را در انسان یا حیوان‌ها افزایش می‌دهد. وقتی دیده چیزی زیبا و دلکش را دید، برای به‌دست‌آوردن و

لذت‌بردن از آن تلاش می‌کند و در تب‌وتاب می‌افتد و طمع وادارش می‌کند تا آن را به دست آورد؛ اما زمانی که کور باشد این خصوصیت کاهش پیدا می‌کند یا جایش را طمعی دیگر می‌گیرد. **دل شورخوردو:** جنبیدن و کنایه از آرام‌نگرفتن و بی‌قراربودن است. در این تعبیر کنایی، برای دل جان قائل شده‌اند که می‌جنبند و تکان می‌خورد. حرکت و جنبیدن مخصوص زنده جان‌هاست؛ بویژه جاندارانی که جنبش و حرکتشان با چشم انسان به صورت طبیعی دیده شود و در نتیجه آن حرکت، عدم قرار را حس کنیم که قبلاً نیز در این باره گفتیم که بی‌قراری در نتیجه درد رخ می‌دهد و درد را زنده جان‌هایی چون انسان و حیوان احساس می‌کنند؛ بنابراین این جاندار، یا انسان است یا حیوان؛ نه هر جنبنده و زنده‌جانی که فقط حرکت کند و جنبش داشته باشد.

نتیجه

از توصیف و تحلیل جاندارانگاری در ترکیبات و تعبیرات کنایی دل در گویش هزارگی به این نتیجه رسیدیم که با توجه به اهمیتی که دل در زندگی انسان دارد و یکی از اجزای اصلی حیات بشر تلقی می‌شود، در گویش هزارگی نیز مانند اغلب گویش‌های دیگر، کنایات زیادی با این واژه ساخته شده است و با عنایت به اینکه دل را مرکز احساس و عاطفه می‌دانند، بسیاری از صفات و ویژگی‌های جانداران را به آن نسبت داده‌اند که مصداق‌هایی را فهرست و بررسی کردیم. در طبقه‌بندی جاندارانگاری دل در ترکیبات و تعبیرات کنایی گویش هزارگی، نتیجه این شد که سه نوع جاندارانگاری وجود دارد که عبارت‌اند از: "انسان‌انگاری"، "حیوان‌انگاری" و "انسان/حیوان-انگاری" و از این میان، انسان‌انگاری دل اهمیت بیشتری دارد و از نقش پررنگی برخوردار است؛ چنانکه در نمونه‌ها مشاهده شد؛ حتی در انواع دیگر جاندارانگاری نیز رد پای انسان خیلی برجسته است و این امر بیانگر قدرت تخیل گویشوران این گویش است که برای پدیده‌های بی‌روح، روح قائل می‌شوند و "دل" را مانند انسان، حیوان و موجودات زنده قلمداد می‌کنند.

منابع

- قرآن کریم.
- آگدن، چارلز؛ ریچاردز، آیور آرمسترانگ (۱۳۹۷). *معنای معنی: مطالعه‌ای در باب تأثیر زبان بر تفکر و دانش نمادگرایی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: علمی.
- اکرامی، عبدالوحید (۱۴۰۰). "جایگاه آنیمیسیم در شعر و اندیشه مولوی". [پیوسته] قابل دسترس در: <https://civilica.com/doc/1203011> [۱۴۰۰/۶/۱۲]
- بایرناس، جان (۱۳۷۱). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: علمی و فرهنگی.
- بهروزی‌نیا، زهره (۱۳۹۸). "بازخوانی آنیمیسیم بر جان بخشی عروسک بر اساس نظریه ادوارد برنت تیلور". *تئاتر، ش ۷۶ (بهار): ۹۵-۱۰۸*.
- بهنام‌فر، محمد (۱۳۹۳). *وحی دل مولانا: دریافت‌های عرفانی مولوی از آیات قرآن در مثنوی*. مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر.
- بهنام‌فر، محمد؛ رستمی، صدیقه (۱۳۸۹). "مقام و مرتبه دل در مثنوی". *علامه، سال دهم، ش ۲۶ (بهار و تابستان): ۲۱-۳۵*.
- _____ (۱۳۹۱). "صاحب دل در مثنوی". در: *مجموعه مقالات هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، ج ۲*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، با همکاری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی: ۳۶۵-۳۸۰.
- بهنام‌فر، محمد؛ راشد محصل، محمدرضا؛ کاظمی اسفاد، مصطفی (۱۳۹۴). *فرهنگ تحلیلی اصطلاحات و تعبیرات کنایی گویش اسفاد*. بیرجند: چهاردرخت.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۴۵). *دیوان*. به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. تهران: علمی.
- خاوری، محمدتقی (۱۳۸۵). *مردم هزاره و خراسان بزرگ*. تهران: عرفان.
- خواجه‌گیر، علیرضا (۱۳۹۴). "بررسی دیدگاه ادوارد تیلور و جیمز فریزر درباره خاستگاه و تکامل دین". *الهیات تطبیقی، سال ششم، ش ۱۴ (پاییز و زمستان): ۱۴۹-۱۶۲*.
- دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۵). *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*. تهران: ابتکار دانش.
- دهخدا، علی‌اکبر. *لغتنامه دهخدا، ج ۸*. ذیل "دل".

- زیبایی‌نژاد، مریم (۱۳۸۹). "بیماری‌های دل و روش‌های بهبود آن از منظر قرآن و ادبیات عرفانی". *عرفان/اسلامی*، سال هشتم، ش ۳۲ (تابستان): ۸۳-۱۱۰.
- سلاجقه، پروین (۱۳۸۵). *از این باغ شرقی*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- سلامت‌نیا، فریده؛ خیرخواه برزکی، سعید؛ مدرس‌زاده، عبدالرضا (۱۳۹۸). "تطبیق جاندارانگاری حیوانی و انسانی در اشعار فروغ فرخزاد و نازک الملائکه". *مطالعات هنر/اسلامی*، سال پانزدهم، ش ۳۴ (تابستان): ۲۴۰-۲۵۷.
- شریعتی‌سحر، حفیظ (۱۳۹۰). "بررسی و توصیف گویش هزارگی افغانستان". پایان‌نامه دکترای زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- _____ (۱۳۹۵). *گویش هزارگی*. کابل: امیری.
- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.
- صفوی، کورش (۱۳۹۴). *از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد دوم: شعر)*. تهران: سوره مهر.
- طحانی، حماسه؛ دادجو توکلی، درّه (۱۳۹۵). "مطالعه نمونه‌های جاندارانگاری در اسطوره‌ها و ادبیات ایران". *مطالعات نقد/ادبی*، سال یازدهم، ش ۴۳ (تابستان): ۹۵-۱۰۹.
- قادری نجف‌آبادی، سلیمان؛ توانگر، منوچهر (۱۳۹۲). "تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی". *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، سال پنجم، ش ۸ (بهار و تابستان): ۵۱-۲۱.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۷). *زیباشناسی سخن پارسی (بیان)*. تهران: نشر مرکز.
- مازه پوا، یلنا (۱۳۹۲). "بررسی تطبیقی مفهوم «دل» بر اساس نظریه استعاره مفهومی در تعبیر مصطلح فارسی و اوکراینی". *پژوهش‌های ادبی و بلاغی*، سال دوم، ش ۱ (زمستان): ۹۰-۱۰۱.
- محمدی شاری، شوکت‌علی (۱۳۹۲). *در اوستایی در صدف لهجه هزارگی*. کابل: صبح امید.
- _____ (۱۳۹۵). *بامیان: پایتخت شکوه اساطیری*. کابل: امیری.
- معین، محمد. *فرهنگ فارسی*، ج ۱. ذیل "دل".
- مکارم‌شیرازی، ناصر (۱۳۹۰). *پیام امام/امیرالمؤمنین: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه*، ج ۶. قم: امام علی بن ابی‌طالب (ع).

- مک‌دونالد، ماتیو (۱۳۹۷). مغز ما: چگونه از مغز خود بهتر استفاده کنیم. ترجمه محمدرضا باطنی. تهران: فرهنگ معاصر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). مثنوی معنوی، دفتر دوم. به تصحیح محمد استعلامی. تهران: سخن.
- میتلند، پی. جی. (۱۳۶۷). تحقیقی درباره هزاره‌ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس). ترجمه محمداکرم گیزابی. با مقدمه و پاورقی کاظم یزدانی. قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
- نائل، حسین (۱۳۷۲). سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره. قم: اسماعیلیان.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.
- یثربی، سیدیحیی (۱۳۷۹). پژوهشی در نسبت: دین و عرفان. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.